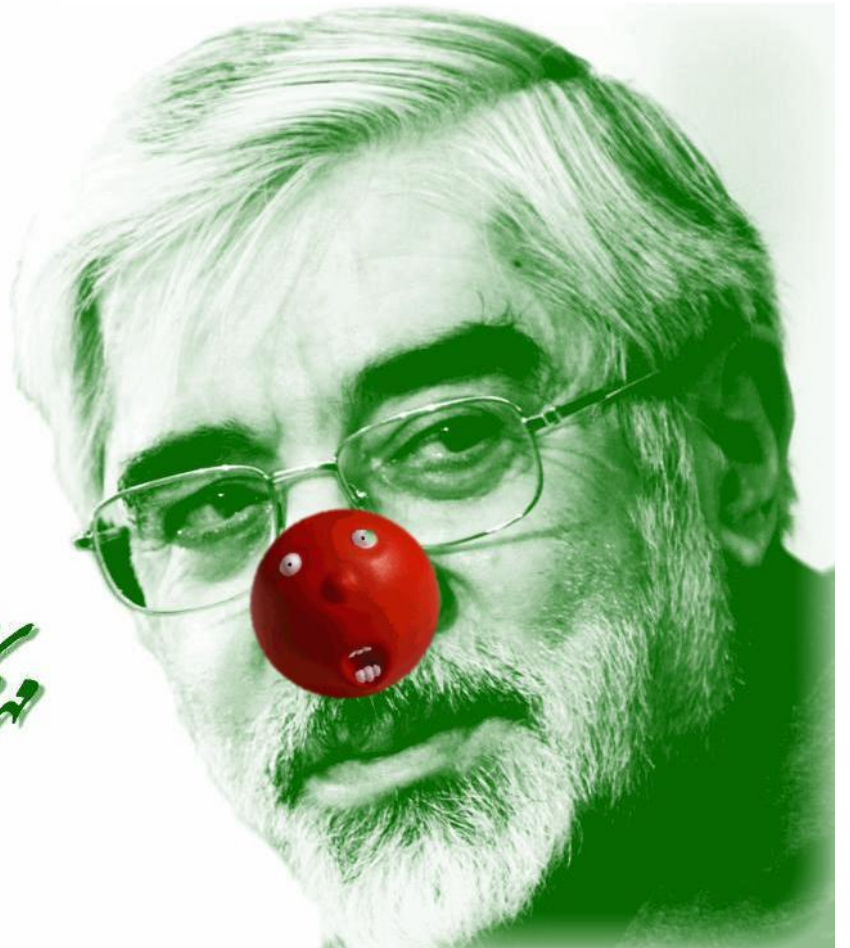


# دروغین ممن ایرانی را کم

مهندس حسین موهوب



یکی از ترفندهایی که 'یاعو'، یا 'مرغ نوروزی' برای بیرون آوردن کرم های خاکی که در چمنزارها زیست می کنند، با کوبیدن پا و بال های خود بر زمین، به دروغ صدای باران را در آورده و کرم های خاکی نگویند به پنداشت آن که باران می بارد و اکنون است که از آب سیراب شوند، سر از زمین بر آورده و بجای باران با منقار کشنده یاعو روبرو می شوند! جمهوری اسلامی و انتخابات نمایشی نیز دقیقا مانند فریب و نیرنگ یاعوست! انتخابات رئیس جمهوری در ایران مانند یک نمایش روحوضی خیمه شب بازی و از پیش برنامه ریزی و مهندسی شده است، که نظام چندان از هنرپیشگان خود را

برگزیده تا نمایشی بسر و کله یکدیگر کوبیده و مانند همان "مرغ نوروزی" دم از آزادی و بهروزی و ایران و ملی بودن زنند، تا از این راه گل های سرسبد این کشور را که تشنه آزادی هستند پیا خاسته و با شناسایی تک تک آنان، به کشتارشان دهند.

کردار بد گفتار بد اندیشه بد

خودداری در دادن یک رای،  
گفتن یک "نه" به حاکمیت استبداد است!

شاپور سورنپهلو - در سیرک های رای گیری رژیم شرکت نجوئیم

Shapour 1997

www.suren-pahlav.com

هرچه در سال ۵۷ پدرانمان فریاد کشیدند که به روح الله خمینی اعتماد نکنید، وی از سوی انگلیسی ها برای نابودی ایران برسر کار آورده شده است، گوش شنوایی وجود نداشت! سپس ما فریاد زدیم که به خاتمی اعتماد نکنید، وی سوپاپ اطمینان رژیم و دست نشانده خود نظام دستاربندان برای فریب دادن ملت برگزیده شده است، (1) باز ملت گوش کوی دادند...

امروز هم فریاد می‌زنیم به موسوی، کروی و امثالهم اعتماد نکنید، که آنان عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی "داستان یاعو" بوده و از ایادی و دست‌نشانده‌های خود رژیم استبداد مذهبی حاکم بر کشورمان می‌باشند، شوربختانه باز هم گوش شنوایی وجود ندارد، زیرا که از نگونبختی روزگار بخش بزرگی از جامعه ما اسیر "تفکر گله‌ای" می‌باشد.

باری، امروز به پوستری برخوردیم که آقای سید میرحسین موسوی در آن خود را "ایرانی" معرفی می‌کند (پوستر بالا پیش از درست‌سازی)، ولی پیشینه و کارنامه سیاسی و اندیشه‌ای ایشان گویای چیز دیگریست. بگفته یکی از استادان پیشینم شادروان «مری بویس»، که عاشق ایران و فرهنگ ایرانی بود، "ایرانی بودن" را بر سه گونه دسته‌بندی می‌کرد: «ملیتی، نژادی و قلبی».

الف - "ملیتی": کسی می‌باشد که در ایران زاده شده و شناسنامه ایرانی در دست دارد، و مستلزم آن هم نیست که از پدر و مادری ایرانی زاده شده باشد؛ همانند فرزندان ۷۵۰ هزار عراقی عرب که جمهوری اسلامی از عراق وارد کرده و خود را معاودین می‌خوانند؛

ب - "نژادی": کسی است که نه تنها از پدر و مادری ایرانی زاده شده است، بلکه نیاکانش نیز ایرانی بوده‌اند و یا جزو تیره یا نژاد ایرانی (Iranic)، که یکی از شاخه‌های هندواروپایی بشمار می‌رود بوده است، همچون، مردمان توجیک (تاجیک‌های افغانستان و تاجیکستان)، پشتون‌ها (از شاخه ایرانیان خاوری)، اوستیان (در جنوب روسیه امروزی) و یا حتی پارسیان یا زرتشتیان هند.

پ - "قلبی": یک ایرانی می‌باشد که نه در ایران زاده شده است، و نه پدر و مادرش ایرانی بوده و نه از تیره یا شاخه نژاد ایرانی می‌باشد. بلکه او کسی است که با پژوهش و بررسی بر روی فرهنگ، تاریخ و هویت ایرانی، خود را ایرانی می‌داند، کسانی همچون شادروان استاد مری بویس انگلیسی و یا ریچارد فرای آمریکایی که قلباً و با همه هستی و وجود به ایران عشق می‌ورزند.

ولی از هر مساله ای مهمتر، نخست "ایرانی راستین" بودن، تنها با در دست داشتن تکه کاغذی بنام شناسنامه و گذرنامه، کافی نیست، بلکه نیاز به داشتن یک سری فضائل و ویژگی ها والای انسانی، همچون «بزرگ منشی، نیک منشی، نیک اندیشی، راستگویی و درستی، از خود گذشتگی، انسانیت، ادب و از همه چیز مهمتر عشق ورزی به خاک مقدس ایران است.

دوم، شرط بنیادی و زیربنای اندیشه یک سیاستمدار و یا رهبر در هر کجای جهان که باشد، عشق به میهن و هویت ملی، زبان و تاریخ و تمدن آن کشور می باشد.

بنابراین، زمانی که سید میرحسین موسوی خود را «ایرانی می خواند» بدان انگیزه نیست که ملیت خود را اعلام کند، زیرا هر چند که یک سید و نیاکانش بیگانه و تازی تبارند ولی آشکار است که در ایران زاده شده و شناسنامه ایرانی دارد، در نتیجه قصد او از اعلام داشتن ایرانی بودنش، اینست که خود را یک مهین پرست جلوه دهد و مدعی شود که پایبند به هویت و فرهنگ ملی که ریشه در ایران باستان دارد می باشد.

ولی او همچون دگر سران رژیم که دروغ و دورویی و تزویر در هستی اشان نهادینه شده است، نیز ادعای ایراندوستی اش، دروغ و نیرنگی برای فریب جوانان کشور ما می باشد و ربای اثبات دروغ او، کافیت تا به کارنامه او نگریسته شود، که سراسر خونخواری، [2] ایرانستیزی است، همچون اشخاصی همانند عبدالناصر بنی کنعان (نامی به ناصر پورپیرار) و شیخ صادق خلخالی است.

## پرونده جنایات السید میر حسین موسوی

آقای موسوی، پس از پایان جنگ با عراق و پیش از کناره گیری از نخست وزیری، دستور اعدام هزاران تن از ایرانیان مبارز و آزادیخواه که در زندان های رژیم استبداد مذهبی بودند را صادر نمود. این اعدام های دستجمعی پس از فتوای آقای خمینی و با به دار کشیدن گروهی توسط جرثقیل ها انجام شده بود. آقای موسوی، در دفاع و توجیه جنایات خود در سال ۱۳۶۶ و گفتگو با تلویزیون اتریش گفت:

”این توطئه ای علیه انقلاب بود که ما می بایستی آن را در هم می شکستیم“ ... ”ما در این مورد هیچ گذشتی با ضد انقلابیون نداریم[۳].“

آن هزاران ایرانی اعدام شده، که اکثریت نوجوان و جوان بودند و بسیاری حتی نام خانوادگی اشان روشن نبود، بدون هیچ دادگاهی، تنها بجرم پخش اعلامیه یا فروش روزنامه ضد رژیم، نخست روانه زندان شدند و پس از کشتارشان، مواد ضد عفونی بروی پیکرهای آنان ریخته و در تریلی های یخچالدار انبار و شبانه و پنهانی در گورهای دستجمعی بخاک سپرده شدند. آقایان خامنه ای و هاشمی رفسنجانی نیز از شرکای این جنایت فجیع بشمار می روند. البته، سازمان مجاهدین [ضد] خلق ایران بیدرتنگ، از آب گل آلود بهره برد و بدروغ اعدام شدگان را اعضا و هواداران خود اعلام نمود. در صورتی که اکثریت جوانان اعدام شده، دانشجویان آزادیخواهی بودند، که به هیچ سازمان و یا گروهی وابستگی سیاسی یا عقیدتی نداشتند، از جمله سیروس احمدی، هومن خانابایی و سیما برجیان که هر سه پادشاهی خواه و از هواداران نهضت مقام ملی ایران برهبری دکتر شاپور بختیار بودند.

افزون بر آن، بر اساس افشاگری های ابوالقاسم مصباح ( معرف به شاهد C)، مامور پیشین وزارت اطلاعات رژیم، آقای موسوی معمار وزارت امنیت و اطلاعات رژیم بوده است که به یاری افسران ک. جی. بی. در سال ۱۹۸۴ آن را پایه گذاری می کند. نیز او نه تنها در سووقدهای ایرانیان مخالف رژیم اسلامی (بر اساس گزارش واشینگتن پست سال ۱۹۸۹ میلادی) و غیرایرانی (بگزارش تایمز همان سال) از جمله دستور ترور سلمان رشدی نویسنده کتاب "آیه های شیطانی"، نقش اصلی را ایفا کرده است.

ناگفته نماند که زهرا رهنورد، همسر آقای موسوی کسیست که نه تنها از هواداران سرسخت حجاب اجباری بودم بلکه طرح روپوش اسلامی را در ادارات دولتی و مراکز آموزشی کشور ارائه داد. موسوی که در سال ۱۳۵۹ سردبیر روزنامه جمهوری اسلامی بود، بهمراه همسرش به مخالفان حجاب اجباری در ادارات (سال ۱۳۵۹) تاخته و خواهان رویارویی شدید با آنان شده بودند.[4] جای دارد تا اشاره شود، احترامالسادات نواب صفوی، مادر زهرا رهنورد، دخترعموی تروریست نامی سید مجتبی نواب صفوی است.

اندیشه های ایرانستیزانه، نفرت و انزجار میرحسین موسوی از فرهنگ و تمدن ایران

**هم میهن فریب مخور که مشکل  
بر سر ذات رژیم است نه ظاهرش!**

**اصلاح طلبی در جمهوری اسلامی،  
چیزی نیست بجز رنگ کردن گنجشک و  
قالب کردنش به ملت ایران،  
بجای قناری!**

شاپور سورنپهلو  
1997

نفرت و انزجار آقای موسوی از فرهنگ و هویت ملی تا به آن اندازه است که در سال ۱۳۶۱ در نگاشته ای بنام «هنر و ناسیونالیسم» در روزنامه جمهوری اسلامی می نویسد:<sup>[5]</sup>

«... اتکاء به نظام ارزشی ایران پیش از اسلام در ایران سوغات بیگانگانست... گسترش زبان فارسی که هویت ملی کشور... و پیراستگی آن از واژه های عربی... و بزرگداشت فردوسی توطئه ای از سوی غریبها است.»

میرحسین موسوی، همانند "رفقا" و همپالکی های پیشین توده ای خود (همچون ناصر پورپیرار) بر این باورست که "خرابه های" تختجمشید و بازسازی آن بیهوده و دستاورد بیگانگان می باشد؛... تاریخ پرافتخار پیش از اسلام «جعلی» و ساخته و

پرداخته بیگانگان است... و خُرده می گیرد که چرا «هنرمندان ایرانی از هنرها و ادبیات ایران صحبت میکردند و بجای آن از کربلا سخنی در بین نبوده است»؟

«مسئله اتکاء به نظام ارزشی ایران پیش از ظهور اسلام، یعنی تکیه بر تاریخ هخامنشیان و ساسانیان و دوران سلاطینی که پیش از اسلام در ایران بودند و نظامهایی که آن مواقع در ایران وجود داشتند در کشور ما سوغاتی بود که بهمنظور اسلامزدایی از فرنگ صادر شده بود. تکیه میشد بر ارزشهای ناسیونالیستی و بر عواملی نظیر خون و خاک و عناصری از این قبیل که در ناسیونالیسم به آن برخورد میکنیم. برگزاری هزارهی فردوسی در سال ۱۳۱۳ و پیراستن زبان فارسی از کلمات عربی که بر اساس ناسیونالیسم صورت میگرفت توطئهیی از سوی غریبها برای نابودی اسلام بود. همان موقعی که در ایران با توسل به باستانشناسی، خرابیهای تختجمشید از خاک بیرون کشیده میشد و تاریخی ساخته میشد تا ملت ما اجباراً به آن تاریخ افتخار کند، در حالیکه آن تاریخ کاملاً بیگانهیی از اسلام بود، تاریخ پیش از اسلام و ارزشهای آن هزاران سال بود که مرده بود و به این ترتیب دوباره احیاء میگشت. هنرمندان ایرانی از هنرها و ادبیات ایران صحبت میکردند ولی تمام مجموعههای کارهایشان یک کلمهیی از داستان کربلا نبود.»<sup>[6]</sup>

و سه سال دیرتر با گستاخی و بی شرمی که ویژه دکانداران دین و آقاها می باشد پا را فراتر گذاشته و در نخستین کنگره شعر و ادب دانشجویان سراسر کشور فریاد بر می آورد:<sup>[7]</sup>

«استعمارگران میخواستند ملت ما را از هویت اسلامی خودش جدا کنند. این کار بهطور سازمانیافتهیی از کشور ما شروع شد و اثرات تخریبی بهجای گذاشت. البته تنها سیاست اسلامزدایی نبود که در کشور ما پیاده میشد، همیشه حسابگرایی هم برای آن وجود داشت مثل ناسیونالیسم. زنده کردن استخوانهای پوسیده و ارزشهایی که بر پایه آنها نظام مملکت بهصورت جاودانه قلمداد میشد از مسایلی است که استعمارگران روی آن زحمت زیادی در کشور ما کشیدند. کار بهجایی کشید که ما در عرصه فرهنگ و هنر یعنی در معماری می بایست از معماری دوران هخامنشی الگو میگرفتیم. ما برای اینکه بر این فاجعه فایق بیاییم شهید مطهری، شهید مفتح، شهید بهشتی، شهید باهنر و... را قربانی دادیم.»

موجب شرمساری و سرافکنندگی برای یک ملت است، که چنین جنایتکاری، با چنین گستاخی، «ایراندوستی (ناسیونالیسم) ایرانی را هجو» دانسته و بزرگداشت افتخارات و دستاوردهای ملی و گذشته ایران را «زنده کردن استخوانهای پوسیده و تخریبی» خوانده و «معماری و هنر هخامنشی» را یک فاجعه بداند؛ و افراد واپسگرا و تروریستی همچون مطهری، مفتاح، بهشتی و باهنر را چونکه که با اشاعه تمدن پیش از اسلام در ایران مبارزه می کردند، «شبهه و مبارزه خوانده و چنین جملاتی را بر زبان جاری سازد و نه تنها زنده بماند، بلکه آن ملت بیندارد که چنین جنایتکار ضد ایرانی، برای ایرانی، آزادی و بهرروزی به ارمغان خواهد آورد.

میهن پرستی یا اشک تمساح و نان را به نرخ روز خوردن؟

میهنپرستی یک عشق است، نه آنگونه عشقی که عاشق با لبخند معشوق، ناگهان دلباخته شود و یا با سگرمه تلخی، از عشق فارغ و معشوق را فراموش کند. عشق به «میهن» مانند عشق مادر به فرزند است؛ عشقی بدون شرط و مرز، عشقی است که در سنین نوجوانی و یا جوانی در وجود یک شخص پدیدار گشته و در گذار سالیان دراز پرورش می یابد و تا بدانجا می رسد که این عشق با تار پود و شیرازه در آمیخته و هستی آن شخص می شود.

بنابراین، آقای موسوی در زمینه ایدئولوژی با آنکه تلون مزاج دارد و هر چند سالی مانند پرنده سردرگمی از این شاخه به آن شاخه می پرد (در اواخر دهه ۴۰ مسلمان دو آتسه و چند سال دیرتر توده ای-کمونیست و شیفته شوروی، و در آغاز فتنه ۵۷ دوباره مسلمان متعصب می شود)، ولی در اندیشه های ضد «ایرانی» و «میهنپرستی» خود همواره و همچنان استوار بوده است، چنین شخصی با چنین اندیشه های واپسگرایانه و ایرانستیزانه نه تنها لیاقت، افتخار و شایستگی نام مقدس «ایرانی» بودن را بر روی خود ندارد، بلکه در خور این که نماد رهبریت جنبش و رستاخیز ملی ایران بشمار آید نیست.

همچنین، بجز مسائلی که در بالا ذکر شد، به کارنامه اداره کشور در دوران نخست وزیری او نگرسته شود تا آشکار شود که اگر بدست او دوباره سپرده شود، همان آش و همان کاسه خواهد بود.<sup>[8]</sup> البته، این بار به مراتب بدتر از گذشته خواهد بود و سپردن ایران به دست آقای موسوی که آن را بسازد، سرانجامش مانند ساختمان «فرهنگستان هنر» در تهران می شود که وی معمارش بوده است: یعنی «ایران زدایی» کامل.

آقای موسوی در مورد طراحی ساختمان «فرهنگستان ی هنر» که معمار آن بوده، ادعا می کند:

«... معماری ساختمان مرکزی فرهنگستان هنر، در آن، از آرا بهای اصل و سنتی و نماسازهای زبا و چشمگرا رانی، آب نماها و اشکال تزئینی متعدد استفاده شده است.» ولی این ادعا یک دروغ محض و آفرینش ایشان «هیچ بویی از هنر و معماری ایرانی» نبرده است. زیرا که، ورودی فرهنگستان نه الهام، بلکه کپی برداری و بکارگیری قوس ها و ستون های عربی می باشد، که در زمان امویان آفریده شده بودند. نیز کاشیکاری های درونی فرهنگستان از گونه «تک رنگی» و کپی هنر مراکش-تونسی است.

ولی معماری این ساختمان هیچ بویی از ایرانی بودن نبرده است. می گوییم که ایشان با هنر معماری ایران پیش از اسلام سرچنگ دارد، دشمنی او با هنر معماری ایران در دوران اسلامی پس برای چیست؟

ایشان همه شیوه ها و سبک های معماری ایرانی دوره اسلامی، از جمله خراسانی، رازی، آذری، اصفهانی، و یا زنده سازی معماری سامانی و خوارزمشاهی را رها کرده است و به زنده ساختن معماری و هنر بیگانه و آن هم نه هر بیگانه ای، بلکه میراث خاندان اموی، که بخون ایرانی تشنه بوده اند، کمر بسته است؟

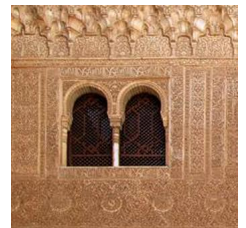
این نمونه هایی از هنر اموی طرح آقای موسی است که بدروغ بنام هنر ایرانی به ملت می فروشد:



آقای موسوی می فرمایند: "الهام از معماری تخت جمشید سوغات بیگانگان است" - ولی آیا کپی از معماری ناب عربی، کاری است الهی و ایرانی؟ قوس های عربی بکار رفته در فرهنگستان هنر با تصاویر زیر مقایسه شوند:



قوس ها و سر در ورودی بکار رفته در فرهنگستان، دقیقاً کپی برداری از قوس های المدینه الزهرا در قرطبه است.



نیز پنجره های فرهنگستان، کپی برداری از پنجره های اموی تک ستونی با قوس عربی از الحمیرا می باشد.



اجرای تعزیه، یا در حقیقت «زنده کردن استخوانهای پوسیده و تخریبی» در فرهنگستان هنر بر روی کاشی های طرح اندلسی.

اکنون بایستی از او پرسید که آیا خود را از وارثان امویان می داند، که اکنون با سواستفاده از ایران و ایرانیان، رویای تشکیل امپراتوری یکپارچه اموی را در سر می پروراند، همان آرزویی که سید روح الله خمینی آن را با خود به گور برد؟ بنابراین، گزینش معماری به سبک و شیوه اموی، نشانگر آنست که تا به چه اندازه ایشان به امویان و تازیان عشق ورزیده و آنان را ستایش می کند و ایرانی بودن دروغ و بهانه ای بیش نیست.

باری، برای یک ملت دردناک می باشد که بهزادان پور ونداد هرمز (ابومسلم خراسانی) در سال ۱۲۹ خورشیدی، مروان واپسین خلیفه اموی را در زاب شکست داد و انتقام شکست نیاکانمان در قادسیه را از تازیان گرفت، ولی آقای موسوی پس از ۱۱۰۰ و اندی سال، امویان را با شاهکار معماری خود دوباره به ایران بازگردانده است. البته ناگفته نماند که آقای موسوی با ساخت این فرهنگستان، برای نخستین بار سبک معماری اموی را در ایران پیاده می سازد - کاری که خود امویان پس از اشغال ایران ازعهده آن بر نیامدند. باری، این پرسش پدید می آید که چرا ایشان در میان همه "پیامبران، جرجیس را بر می گزیند" و هنر اموی را زنده می سازد؟

چیزی که مسلم است، آقای موسوی قسم می خورد که آزادیخواه است و مبارزه برای ایران می کند، ولی خروس زیر بغل ایشان و پرونده ایرانستیزانه و خونین او جیغ بنفش می کشد که این «دروغ است». در نتیجه، فریب و نیرنگ او را نبایستی خورد.

شاپور سورنپهلو

۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۸

May 15, 2009

پی نوشت ها و پانوشت ها

---

1 - سورنپهلو، شاپور، "رژیم استبداد و مردم زودباور: سیرک و تعزیه ای به نام انتخابات ریاست جمهوری"

2.

<https://www.telegraph.co.uk/news/worldnews/middleeast/iran/7811996/Mir-Hosseini-Mousavi-involved-in-massacre-says-report.html>

3. «- مسئله اتکاء به نظام ارزشی ایران پیش از ظهور اسلام، یعنی تکیه بر تاریخ هخامنشیان و ساسانیان و دوران سلاطینی که پیش از اسلام در ایران بودند و نظامهایی که آن مواقع در ایران وجود داشتند در کشور ما سوغاتی بود که بهمنظور اسلام‌دایی از فرنگ صادر شده بود. تکیه میشد بر ارزشهای ناسیونالیستی و بر عواملی نظیر خون و خاک و عناصری از این قبیل که در ناسیونالیسم به آن برخورد میکنیم. برگزاری هزاره‌ی فردوسی در سال ۱۳۱۳ و پیراستن زبان فارسی از کلمات عربی که بر اساس ناسیونالیسم صورت می‌گرفت توطئه‌ی از سوی غربیها برای نابودی اسلام بود. همان موقعی که در ایران با توسل به باستانشناسی، خرابیهای تختجمشید از خاک بیرون کشیده میشد و تاریخی ساخته میشد تا ملت ما اجباراً به آن تاریخ افتخار کند، در حالیکه آن تاریخ کاملاً بیگانه‌ی از اسلام بود، تاریخ پیش از اسلام و ارزشهای آن هزاران سال بود که مرده بود و به این ترتیب دوباره احیاء میگشت. هنرمندان ایرانی از هنرها و ادبیات ایران صحبت میکردند ولی تمام مجموعه‌های کارهایشان یک کلمه‌ی از داستان کربلا نبود». میر حسین موسوی، نخست وزیر جمهوری اسلامی، در مقاله هنر و ناسیونالیسم در روزنامه جمهوری اسلامی - نقل از هفته‌نامه ایران تایمز، ۲۶ شهریور ۱۳۶۱.

3. همان

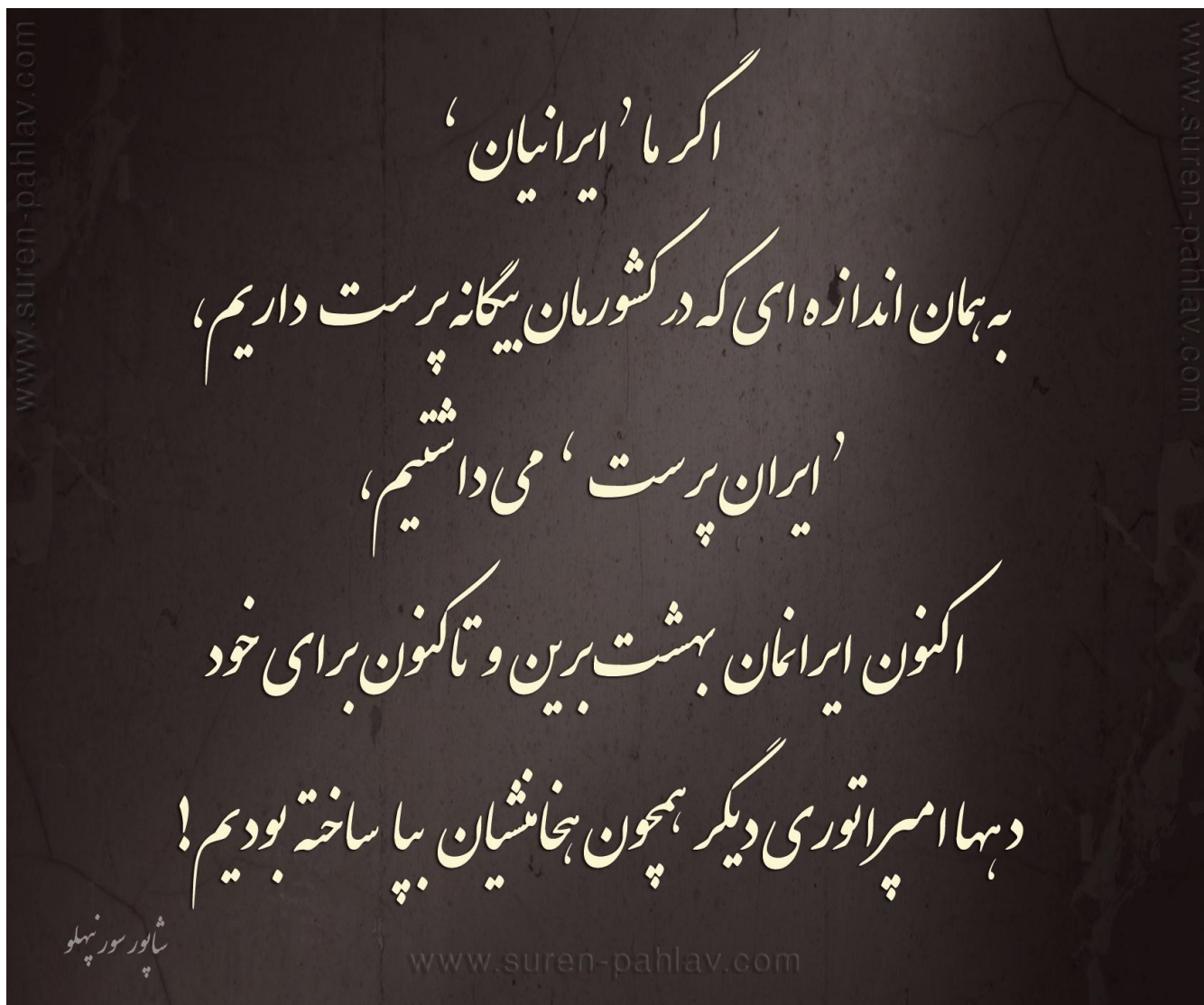
4. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۴ تیر ۱۳۵۹

5 - میر حسین موسوی، نخست وزیر جمهوری اسلامی، در مقاله هنر و ناسیونالیسم در روزنامه جمهوری اسلامی - نقل از هفته‌نامه ایران تایمز، ۲۶ شهریور ۱۳۶۱.

6 - همان

7 - میر حسین موسوی نخست وزیر جمهوری اسلامی، در "نخستین کنگره شعر و ادب دانشجویان سراسر کشور - تهران، ۲۶ آذر ۱۳۶۳

۸ - هواداران سرسخت آقای موسوی مدعی می شوند که او بهترین شیوه را در اداره کشور در زمان جنگ داشته است. بایستی به این عده که برخی مغلظه کار و برخی ساده لوح می باشند پرسید: کدام رئیس دولت مدبر و آگاهی، دلار را ۷۸.۳۷ تحویل می گیرد و ۲۹۹.۱۰ ریال تحویل می دهد؟ زمانی که او نخست وزیر شد ایران حتی یک ریال بدهکار نبود، ولی روزی که از نخست وزیری عدل شد، سود پرداختی برای بدهکاری های ایران بالغ بر ۴۸۰ میلیون دلار در سال (۱۹۸۹) بود. ایشان زمانی که نخست وزیر شد ایران بالای ۱.۶ میلیون اونس طلا در خزانه کشور را در دست داشت، و زمان رفتنش ۳۰۰ میلیون آن فروخته شده بود. در نتیجه از دارایی های ملی و خزانه ای که شاهنشاه فقید فراهم کرده بود، خرج کردن هنر نیست که پای مدیریت نداشته او نوشته شود.



آقای موسوی دم خروس را باور کنیم یا قسم ...؟

نوشته شده توسط شاپور سورنپهلو  
جمعه ۲۵ ارد بهشت ۱۳۸۸ ساعت ۱۶:۱۵

---

□